

# جنبش مشروطه خواهی یا خیزش آزادیخواهی ملت ایران ۹۹ ساله شد

مهندس حسین شاه اویسی

(عضو شورای مرکزی حزب ملت ایران)

"دخترم مگر من مرده بودم که تو به جبهه رفتی؟" ... (۳)

(از سخنان سردار ملی به شیرزنی که زخمی شده بود)

## جهان و شرایط ایران پیش از مشروطه :

برای روشن شدن موضوع به سالهای پیش از مشروطیت بازگشته تا با نگاهی گذرا به موقعیت اروپا در آن روزگار، از چگونگی آماده شدن زمینه های تغییرات و تحولات جهانی بویژه بروز رخدادهاک چشمگیر اروپا آگاه شویم ، گویی درست در این محدوده زمانی است که اروپا آرام آرام به دوران بلوغ خود می رسد که دانشمندان و فلاسفه نامداری گام به میدان علم و اجتماع می گذارند و اذهان بخواب رفته اروپائیان را آماده کار و تولید می کنند ، بزرگانی چون "ولتر" به پا می خیزند و رمز و راز نزدیکی به خدا را در کار و تلاش فراگیر و یافت نایافته های طبیعت اعلام می کند . هر دانشمندی که ظهور می کند ، ارزش کار و کار کردن را تبیین می نماید . و در این زیر ساخت فراهم شده و حاصلخیز ، نوابغ هرچه بیشتر می آیند تا آنچه را که روح زمان باردار آن است ، بیافرینند .

"دکارت" خردگرا ، "ولتر" ادیب ، "هگل" فیلسوف ، "روسو" جامعه شناس ، "کانت" نقاد ، "نیچه" ابرمرد ، "مارکس" ماتریالیست و دهها بزرگ دیگر وارد این فضا می شوند تا هر چه بیشتر در پی ریزی تمدن غرب و خدمت به انسان و رهایی او از بند خویشتن و زر و زور زمانه ، نقش آفرین شود .

در چنین شرایط و بستر آماده ای ، خردگرایی ، دانش ، کار و آفرینش به هم می آمیزند ، تا ملت ، حاکمیت ملی ، انسانیت ، برابری و آزادی که به قول "کامو" تنها ارزش جاودانه تاریخ است ، معنادار شود . به موازات این سیر پیشرفت در اروپا ، در این سوی دنیا ، سرزمین ما دوران انحطاط دیگری را آغاز می کند ، ما سرگرم و فرورفته در منقولات و بی خبری ، فقر ، گرسنگی ، قتل و غارت ملت را تهدید می کند . در تاریخ است که روزی ناپلئون به فتحعلیشاه می گوید : با اندیشه قبیلگی نخواهد توانست زندگی در جهان امروز را که با سرعت باد در حرکت و تغییر و تکامل است ، ادامه دهد . کوشی نبود شنوا که مستبد نمی شنود جز آنچه خود می گوید و خودکامه نمی بیند جز آنچه که می خواهد ببیند و حتی در اندیشه آینده خود هم نیست .

این دوره مصادف است با سده نوزدهم میلادی از ضعف و ناشایستگی حاکمان ، این دوره را عصر بی خبری نام نهاده اند ، و در درازای سلسله قاجار تنها می توان به عده ای انگشت شمار از دولتمردان اشاره کرد که اندیشه تغییر ، پیشرفت ، توسعه و آزادی در سر و به راستی دغدغه ایران و استقلال ایران در دل داشتند ، بزرگانی چون عباس میرزا ، قائم مقام ، امیرکبیر و ... دست به اقداماتی زدند که در بیداری ملی و آغاز خیزش مشروطه خواهی سهمی شایسته داشتند ولی اینان نیز با موانع بزرگی که پیش روی داشتند آنگونه که می خواستند جامعه دچار تحول نگردید ، چرا که ملت در خواب گران فرورفته بود .

استبداد سفله پرور و حکومتهای ریاستی نفسها را گرفته و تسلط استعمار با یاری عوامل مزدور داخلی ، تحمیل قراردادهای ننگین و خفت بار ، جدایی بخش هایی از میهن مان ، غرور ملی جریحه دار شده ، زورگویی وابستگان دربار و پاره ای از علمای زمین دار و عده ای از وابستگان سفارتخانه های خارجی ، همه و همه در عقب نگهداشتن مردم و سلطه بیگانگان بر ملت هم پیمان بودند .

افزون بر آنچه رفت میتوان به عواملی چون فقر فرهنگی ، اقتصادی و جهل حاکم بر اکثریت جامعه نسبت به خود و آنچه پیرامونشان در دنیاى جدید می گذرد و از دیگر سوی ساختار اجتماعی عقب افتاده حاکم ، اجازه هرگونه گام اصلاح طلبانه ای را نمی داد و بیشتر سرجنیانان مردم هم حتی از دگرگونی های جهان کم اطلاع بودند و ناچار بهمان شیوه های کهن در اداره امور می کوشیدند . به راستی دوران بی خبری بود . اینست که گفته می شود اروپا رفت و ما ایستادیم و مثالی است آلمانی "آنکه بماند زنگ می زند" و آنگاه که از خواب قرون بیدار شدیم دو دولت نیرومند یکی در شمال و دیگری جنوب ایران پیدا شدند و در عوض با اندوه در ایران مردان بزرگ یا سر به نیست میشوند و یا خانه نشین و حاکمان سفله پرور و کاربدستان ناشایست بر مسند امور ، در نتیجه ایران ناتوان در میان این دو قدرت به همراه توطئه مزدوران داخلی گرفتار آمده است و دردناکترین بدبختی یک ملت این است که در میهن خود اسیر سربازان بیگانه شود .

در چنین شرایطی بود که شیرزنان آزادی خواه تبریز هم ، با وجود سایه سیاه مرگ و گرسنگی ، جان به لب ارتجاع خودکامه آورده بودند ، ارتجاعی مستبد که خویشتن را بی دریغ به دامن ننگ آفرین بیگانگان افکنده بود و زنان در این هنگامه و دوش به دوش مردان در مبارزات مشروطه خواهی شرکت می کردند . بهزاد طاهرزاده می نویسد : دختری که لباس مردانه بر تن داشته در یکی از جنگها زخمی می شود ، چون مجاهدان می خواهند برای بستن زخم ، لباس از تن وی بیرون کنند مانع میشود ... معلوم می گردد که زخمی ، دختر است نه پسر ! ستارخان

این سردار ملی ایران زمین وقتی از چگونگی امر مطلع می شود ، خطاب به دختر می گوید " قیزیم من دیری اولا اولاسن نیه دعوايه گنتدون؟" (**دخترم مگر من مرده بودم که تو به جبهه رفتی؟**)<sup>(۳)</sup> (از قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ص ۲۲۷) اینست **آنجا که پای ایران و آزادی ملت بمیان می آید ایرانی از زن و مرد یکصدا به دفاع برمی خیزد .**

با اینهمه کشور ما ایران نمی توانست از آنچه در سایر نقاط دنیا می گذرد ، بکلی بدور بماند و هرگونه تأثیری نیز نپذیرد . عده ای از دانشجویان ایرانی جهت کسب دانش و تجربه های جدید رهسپار اروپا می شوند ، پس از اتمام تحصیلات در بازگشت ، از آنچه که افکار جدید و مدرن بود هر یک اندوخته ای به فراخور همراه داشتند و در بازگشت به میهن تا حد امکان از اندوخته هایشان استفاده کردند . انتشار روزنامه ها در تهران و تبریز آغاز می شود . اعزام سفیرهای ایران به کشورهای مختلف و پذیرفتن سفرهای کشورهای نیز در فراهم کردن زمینه های اولیه برای آگاهی های ملی نقش آفرین بودند ،

پس از اعزام دانشجویان ، ناصرالدین شاه نیز هوس مسافرت به اروپا می کند و از دیدنی های آن دیار مرعوب و مبهوت می ماند . ترجمه آثار ادبی ، علمی ، سیاسی و اقتصادی از نویسندگان اروپایی به زبان فارسی در اروپا آغاز می شود . **دارالفنون** به دست توانای **امیرکبیر** بزرگمرد ساخته و پرداخته تاریخ ایران تاسیس می شود .

به عوامل یاد شده می توان آثار جنگ های ایران و روس را اضافه کرد . بویژه تحقیر ملی که در اثر شکست ها و انعقاد معاهده های ننگین که ، نوعی بیداری ملی و راه رهایی را در همبستگی و اتحاد و اتفاق ملی نشان می داد . این موج بیداری آنچنان بود که در بزرگانی از علمای دین نه تنها تأثیرگذار بود ، بلکه خود از بنیانگذاران این خیزش بودند و در صف قهرمانان ، آزادیخواهان و نوگرایان قرار گرفتند . از جمله آزادیخواهان به نامهایی بر می خوریم که سرشار از صداقت بودند و راستی ، یکرنگی، مهروطن و عشق به میهن و ملت در وجودشان موج می زده است . **حسن رشدیه ، شیخ هادی نجم آبادی ، واعظ اصفهانی ، نصراله خان ملک المتکلمین ، سید محمد طباطبایی ، میرزا ملکم خان ، میرزا آقا خان کرمانی ، سید جمال الدین اسدآبادی ، آخوندزاده ، طالبوف ، بیرم خان ارمنی و شیرزبان و بزرگ مردان آزادیخواه و ...** در ترویج اندیشه های آزادیخواهانه و ضد استبدادی بهر وسیله نقش تعیین کننده ایفا کردند .

با تاسیس مدارس علوم جدید و تحول در سبک آموزشی و پایه گذاری و رواج اندیشه آزادیخواهی و استعمار زدایی ، پیشرفت و توسعه ، خدمات چشمگیری را ایفا کردند . و از سویی به موارد بالا باید از رویداد **جنیش تحریم تنباکو** به رهبری **میرزای شیرازی** نیز نام برد و می توان گفت که در ایجاد نوعی مقاومت ملی و بیداری نقشی مهم داشته است . از نشریات ایندوره می توان به **حبل المتین ، قانون ، صوراسرافیل ، عروة الوثقی و اختر** اشاره کرد و از کتابهای مشهور می توان از **سیاحتنامه ابراهیم بیگ** و به کتابهای طالبوف که از اهالی تبریز بود و آثار زیادی از خود بجای گذارده است بویژه دو کتاب **احمد و مسالک المحسنین** که شهرت بیشتری دارد ، نام برد .

بهررو ناتوانی و فساد حاکمان ، تباهی نظام اداری و مدیریتی ، ستم های بی انتهای شاه و وابستگان و درباریان در مرکز و حاکمان او در شهرها ، بی قانونی و بی نظمی ، بی سوادگی و جهل عمومی ، نظام آموزشی قرون وسطایی ، اقتصاد عقب مانده ، عقاید خرافی ، مطامع استعماری ، واگذاری امتیازات اقتصادی، تجاری ، فرهنگی و سیاسی به بیگانگان به رویهم مطالب مطرح شده تصویری بود از جامعه ایران که تمامی آنها همچون صدای ناقوسی از نیاز تغییرات و تحول خیر می داد .

دوران حکومت ناصرالدین شاه بالاخره با شلیک گلوله **میرزا رضا کرمانی** به پایان میرسد و مظفرالدین شاه به سلطنت می نشیند و همزمان با این جابجایی ، جامعه ای که در مسیر انحطاط و فروپاشی است شتاب بیشتری گرفته و در این برهه **مسیو نوز** بلژیکی به همراه هیاتی به تهران می آیند و اداره کل گمرکات ایران را عهده دار می شوند . **امین السلطان** با دادن کمک های مالی ، بعضی از روحانیون را با خود همراه کرده بود از آن جمله سرشناسترین آنها **سید عبدالله بهبهانی** که با آمدن **عین الدوله** بجای امین السلطان موجب و کمک هایش قطع شد و در ردیف مخالفان عین الدوله درآمده بود و عین الدوله برای وجهه مذهبی دادن به رفتار خود ، رسیدگی به امور دعاوی دولتی را که امین السلطان به بهبهانی واگذار کرده بود ، عین الدوله انجام این امور را به **شیخ فضل اله نوری** عالم دینی رقیب بهبهانی واگذار نمود .

از اواخر اسفند ۱۲۸۲ خورشیدی در اجتماعات و منابر و مساجد بدگویی کردن به **نوز بلژیکی** آغاز میشود. چرا که او لباس علمای دین را پوشیده و عکس یادگاری گرفته و اقدام به انعقاد پیمان ها و تعرفه های گمرکی با دولت می نماید ، دخالت بیگانگان تا آنجا پیش می رود که **گذشته از وزیر گمرکات، مسیو نوز وزیر پست و تلگراف و حتی به ریاست اداره گذرنامه نیز منصوب می شود** ، که با اعتراض مردم روبرو شده ولی شاه و عین الدوله به این هیاهوها و اعتراض ها توجه نکردند و نوز و مامورانش مردم را به سخره می گرفتند . **سید عبدالله بهبهانی** هم که از عین الدوله ضربه خورده بود بدنبال اتحاد و دوستی با یکی از علمای بزرگ بود تا بتواند بنحوی به عین الدوله ضربه ای وارد آورد ، به این خاطر "**معتد الاسلام رشتی**" را نزد علمای مشهور می فرستد تا نظر آنها را به همکاری و اتحاد جلب نماید ، ابتدا نزد "**سید محمد طباطبایی**" می رود تا از او پیمان همکاری بگیرد ، سید محمد طباطبایی که عالمی برجسته و صادق بود در پاسخ فرستاده عبدالله بهبهانی می گوید : اگر غرض شخصی در کار نباشد من همراه خواهم بود و از آنجا به منزل "**شیخ فضل اله نوری**" می رود ولی از او بکلی مایوس باز میگردد ، شیخ فضل اله به او میگوید تورا چه به این کارها ، بر فرض هم اگر عین الدوله معترض آقای بهبهانی نشود ولی تو را معدوم خواهد کرد . معتد الاسلام رشتی در دنباله

ماموریتش به منزل "**میرزا ابوطالب زنجانی**" می‌رود و او قول بیطرفی می‌دهد و "**حاج سید عبدالنبی**" هم می‌گوید من خودم با آقای سید عبدالله بهبهانی ملاقات می‌کنم که هرگز این ملاقات هم انجام نگرفت . پس از بازگشت معتمد الاسلام به نزد سید عبدالله بهبهانی و دادن گزارش ملاقات هایش ، سید عبدالله در پاسخ می‌گوید : تنها اگر آقای طباطبایی با من باشد مرا کافی است حال که شیخ فضل اله نوری این ایام با عین الدوله است . (۴)

بهررو همدستی میان دوسید در روزهای نخستین سال ۱۲۸۴ آغاز شد و میتوان این روز را **سرآغاز مشروطیت** دانست، سید طباطبایی که رهایی ایران از دست ستمگران و مستبدان را در دل داشت، برداشتن عین الدوله هدف اصلی او و خواسته نهایی او نبود بلکه هدف او کوتاه کردن دست ستمگران و بیگانگان از مال و ناموس مردم بود .

این دو سید از ابتدا در اندیشه **مشروطه ، قانون و دارالشورا** می‌بوده اند ولی روش آنها دوری جستن از خشونت و پیروی کردن از نوعی مبارزات منفی بود .

روشنفکران در ایران به مرور با معنای مشروطه و با چگونگی زندگی و زیست مردم اروپا آشنا شدند چرا که هر ساله عده ای به اروپا می‌رفتند و بازمی‌گشتند و بارها درباره حکومت قانون و مشروطه در روزنامه های فارسی زبان اروپا می‌نوشتند ولی مردم عادی از آن ها آگاه نبودند .

از حوادثی که در این دوران روی می‌دهد فلك کردن بازرگانان<sup>(۵)</sup> بدستور "**علاءالدوله**" حاکم تهران بوده است که "**حاج سید هاشم قندی**" را که یکی از بازرگانان بزرگ قند و مرد سالخورده ، نیکوکار و ارجمندی بود ، احضار کردند و از او می‌پرسند چرا قند را گران کرده ای از ۵ قرآن به ۷ قرآن . حاج هاشم جواب می‌دهد در سایه پیش آمد جنگ روس و ژاپن قند کمتر وارد می‌شود ، علاءالدوله می‌گوید شما قند را کنترات کرده اید ، می‌گوید خیر، از بازرگانان دیگر می‌خریم ، اگر کنترات هم کرده بودیم در هنگام جنگ نمی‌توانستیم کاری کنیم . علاءالدوله می‌گوید باید نوشته دهید که قند را به بهای پیشین بفروشید ، می‌گوید نمی‌توانم چنین نوشته ای بدهم ولی صد صندوق قند دارم به شما پیشکش می‌کنم و دیگر هم داد و ستد نمی‌کنم ، علاءالدوله خشمگین میشود دستور داد حاج هاشم را به فلك بستند ، پس از فلك کردن، آنان را ، ناهار دعوت کرد و می‌خواست به نحوی از ایشان دستخط درباره کم کردن قیمت قند بگیرد ، عده ای که از این رفتار و اوضاع در بیرون مطلع شدند به جانبداری بازرگانان بازارها را بستند و مردم روی به مسجد شاه آوردند ، تا به اعتراض بپردازند که البته این حرکت نیز با اشاره دو سید بوده است و در مسجد از شاه خواستند علاءالدوله را بخاطر خشونت هایی که مرتکب شده است از سمت حکمرانی تهران عزل کند و همچنین از شاه می‌خواهند که مجلسی برای رسیدگی به دادخواهی مردم برپا دارند و از "**سید جمال الدین اصفهانی**" که مردی دلسوز مردم بود و سخنانی علیه عین الدوله در منبرها گفته بود خواستند تا به منبر رود و چنین می‌گوید : آقایان پیشوایان دین و مردمی که در اینجا گرد آمده اند همگی با هم بکدست شده اند که ریشه ستم را براندازند ، توده اسلام و همه علما نیز با این ها هستند و هر يك از علما که در اینجا نباشد از ناهمراهی زبانی عاید نمیشود (منظور شیخ فضل اله نوری بود) سپس گفت شاه اگر مسلمان است با این علما همراهی خواهد فرمود و عرایض بی‌غرضانه علما را خواهد شنید<sup>(۶)</sup> و الا اگر ... یکبار **امام جمعه سخن سید جمال را قطع می‌کند و فریاد می‌زند ای سید بی‌دین ، ای لامذهب ، بی‌احترامی به شاه کردی ، ای کافر ، ای بایی ؟ و ...** سید جمال پس از لحظه ای سکوت اعلام می‌کند من به شاه بی‌احترامی نکردم . امام جمعه فریاد برآورد بکشید این بایی را ، بنزید ! فرانشان و نوکران که آماده بودند با چوب و غداره بمیان مردم ریختند در این میان کسانی گریختند و عده ای به محمد طباطبایی گفتند امام جمعه در تاریکی هوا قصد زدن سید عبدالله بهبهانی را دارد که سید محمد طباطبایی دستور داد گرد سید عبدالله بهبهانی را گرفته او را بیرون برده ، به خانه سید محمد طباطبایی بردند .

تهران شب تاریخی را گذراند ، نیروهای عین الدوله این شب را پیروزی خود می‌دانستند و در اثر این بی‌احترامی به مسجد و علما سید محمد طباطبایی و عده ای از علما تصمیم به خروج از تهران به قصد پناهنده شدن به حضرت عبدالعظیم را می‌گیرند ، که اگر بمانیم بین طرفداران ما و طرفداران عین الدوله درگیری و زد و خورد خواهد شد و هدف و خواست ما از میان می‌رود پس بهتر است بیرون شهر برویم، سید جمال هم آن شب خود را در منزل "**ناظم الاسلام کرمانی**" پنهان می‌کند .

در روز چهارشنبه ۲۲ آذر به آهنگ حضرت عبدالعظیم از تهران بیرون رفتند . از جمله علمایی که خارج شدند : **بهبهانی با خانواده خود ، طباطبایی با خانواده خود ، حاج شیخ مرتضی صدرالعلما ، سید جمال الدین افجه ای ، شیخ محمد صادق کاشانی و شیخ محمدرضا قمی و ...** .

در همین روزها بود که **امام جمعه داماد شاه میشود**<sup>(۷)</sup> چون موقرالسلطنه که به آزادیخواهان پیوسته بود و به مخالفت با شاه معروف شده بود ، با زور زنش را از او طلاق گرفتند و او را به عقد **امام جمعه** دادند و **عاقده این ازدواج نیز حاج شیخ فضل اله بود**<sup>(۸)</sup> و کار شگفت دیگر این بود که **شیخ مهدی** پسر حاج شیخ فضل اله از پدرش روگردانیده و با چند تن از دوستانش به بست نشینان پیوست . روز بروز برشمار اینان اضافه میشد . عین الدوله بفکر انداختن اختلاف میان علمای متحصن افتاد و برای سید محمد طباطبایی پیام فرستاد اگر از بهبهانی جدا شود و به شهر بازگردد بیست هزار تومان به او خواهد پرداخت ولی شادروان طباطبایی توجیهی نکرد و خواسته خود را اعلام کرد که می‌خواهند با شاه مستقیم گفتگو کنند و البته در کنار دیگر خواسته هایشان برداشتن عین الدوله را نیز از او بخواهند و از اینرو عین الدوله می‌خواست در تمام دیدارها میان علما و شاه حضور داشته باشد در غیر اینصورت مانع این گونه ملاقاتها میشد . بهمین خاطر سید محمد طباطبایی در نامه ای که به وسیله سفیر عثمانی بدست شاه می‌رساند درخواستهای اولیه خود را که به مرور بیشتر میشود بشرح زیر می‌نویسد :

۱- نبودن عسکر گاریچی در راه قم (این مرد امتیاز درشکه رانی در راه تهران - قم را از دولت گرفته بود و با مسافران بدرفتاری میکرد)

۲- بازگرداندن حاج میرزا محمدرضا از رفسنجان به کرمان

۳- بازگرداندن تولیت مدرسه خان مروی به حاج شیخ مرتضی

۴- بنیاد عدالتخانه در همه جای ایران

۵- برداشتن مسیو نوز از گمرک و مالیه

۶- روان گرداندن قانون اسلام

۷- برداشتن علاءالدوله از حکمرانی تهران

۸- کم نکردن تومانی دهشاهی از مواجب و مستمری ها

سفیر عثمانی این نوشته را نزد "مشیرالدوله" وزیر خارجه فرستاد ، مشیرالدوله نامه را نزد شاه فرستاد در پاسخ ، شاه به سفیر عثمانی موافقت خود را اعلام می دارد که کلیه خواستهای آقایان پذیرفته شده است ، به تهران بازگردند و به عین الدوله دستور بازگرداندن ایشان را میدهد و او اطاعت می کند . که مردم شادی خود را با دادن شعارهای زنده باد اسلام و زنده باد ملت ایران نشان دادند . (۹) و (۱۱)

البته هنوز بطور رسمی نامی از مشروطه در میان نیست ولی آزادانه در بعضی مجامع سخن از بدی های دولت رانده میشد . بهرحال شاه به نامه ی علما پاسخ می دهد و در بالای نامه نیز عین الدوله پذیرفتن درخواستها را نوشت و سپس برای عدالتخانه که درخواست بزرگ آقایان بود دستخط جداگانه نوشته میشود .

**تحصن در سفارتخانه ها : (۱۰)**

در زمینه تحصن طرح دو نکته برای روشن شدن امر بسیار ضروری است :

یکم : تحصن در ایران ، تحصن به نوعی ، غریزه ای است طبیعی و حس محافظت از خود در کلیه موجودات زنده و اجتماعات وجود دارد ، ملت ایران در دوره زندگانی چندین هزار ساله خود ، بر دوام مورد هجوم و تجاوز ستمگران اعم از خارجی و ایرانی بوده اند و غالباً بنیان حکومت آنها بر زورگویی و تجاوز بوده است و چون هیچگاه قانون و پناهگاهی برای نجات خود از تجاوز ستمگران نداشته اند همواره بدنبال پناهگاههایی بوده اند تا در پناه آن مصون بمانند و بخشی از فلسفه ی ایجاد اماکن مقدس در کلیه نقاط ایران حتی در روستاها بر همین بنیان استوار است . محل های مقدسه به احترام دین از دستبرد و تجاوز ظالمان تا اندازه ای مصون بوده و مردم برای حفظ جان و مال و ناموس خود به این مکان ها پناهنده می شدند .

گروهی که برای عدالت خانه قیام کردند ، زمانی هم که در مسجد جامع تهران گرد آمدند و به راستی می باید از تجاوز ستمگران محفوظ می بودند ، مورد هجوم و محاصره واقع شدند ، به ناچار عده ای راه قم پیش گرفتند و در آنجا متحصن شدند چرا که آزادانه در خانه خود توانایی حق گفتن را نداشتند و عده ای به سفارت انگلیس رفته در آنجا متحصن شدند . کسانی که امروز در دامان امن هستند و مقام از خودگذشتگی آنها بر همگان مجهول است ، خرده می گیرند که چرا آزادخواهان (که غالب رهبران آنها در آن زمان از علمای مترقی بودند) بکلی با خونریزی و جنگ مخالف بودند و باور داشتند هدفی را که در پیش گرفته بودند از راه تحصن و اعتراض بدور از خشونت بدست بیاورند و اما علت اینکه چرا مردم تهران سفارت انگلیس را به سفارت عثمانی (کشور اسلامی) ترجیح دادند چون برای ملیون ، حدود و حریم میهن زیربنای فکری است و در آنروز کشور عثمانی با قشون به مرزهای ایران تجاوز کرده بود و ملیون ایران از رفتار آنها خشمگین بودند و نمی خواستند به نمایندگان دولتی که کشورشان را مورد هجوم قرار داده ، پناهنده شوند . سفارت روس هم نماینده مستبدترین کشورهای جهان بود و با نهضت ملیون ایران بکلی مخالف بود . این بود که مردم به سفارت انگلیس که "حکومتی مشروطه" داشت پناهنده شدند .

نکته دوم : پاره ای از مردمان فرومایه که در روحشان ذره ای وطن پرستی و فداکاری راه نیافته و شیوه ی زندگانشان در بندگی و اطاعت مقامات صاحب قدرت بوده و همچون خفاش منکر وجود آفتاب هستند ، تصور نمی کنند که کشور ما هم چون سایر کشورهای پیشرفته دنیا دارای مردان فداکار است و این مردان فداکار میهن پرست برای نجات میهن و ملت ، نهضت مشروطه خواهی را برپا داشتند و به بهای جان و مال خود ، ملت ایران را از بندگی و عبودیت نجات دادند ، مخالفانشان با بی شرمی می گویند انگلیس ها برای منافع خودشان ایران را مشروطه کردند ، مشروطه ایران به گواه تاریخ که از نیم قرن پیش از نهضت زمینه ی آن بتدریج فراهم می شد و صدها نفر انسان های متفکر با رنج بسیار و فداکاری بی شمار بسترسازان آن بوده اند ، آنهم به قیمت خون ده ها هزار نفر عناصر پاک با موفقیت پایان یافت و از مهمترین دستاوردهای آن پرورش بزرگمردانی چون محمد مصدق ، دهخدا ، کوچک خان ، مدرس ، فاطمی و ... و شاعران و نویسندگان چون بهار ، نیما ، عشقی ، فرخی یزدی ، عارف قزوینی و ... بوده است .

در آن زمان دولت روسیه در ایران قدرت بسیاری پیدا کرده بود و بیشتر رجال دولت طوق خدمتگزاری پترسبورگ را بر گردن نهاده بودند و دولت انگلیس از نفوذ روز افزون روس ها بیمناک بود و همینکه خیزش مشروطه خواهی در ایران ظهورکرد و ستاره آزادی در افق ایران درخشیدن گرفت دولت انگلیس ابتدا نسبت به نهضت مشروطیت اظهار رضامندی کرد و خود را متمایل به مشروطیت نشان داد ولی آنگاه که دریافت ، مشروطه خواهان

طوق وابستگی هیچ شخص و هیچ کشوری را به گردن نخواهند انداخت ، انگلیس ها به پشتیبانی و کمک روس ها و استبداد داخلی مجلس را به توپ بستند تا مشروطه را از میان بردارند .

آنچه را که لازم می دانم عرض کنم نکته ای است بسیار مهم و شاید هم بی رابطه با موضع بحث ما نباشد ولی طرح آن ضروری است چرا که به این نتیجه و این حقیقت رسیده ام که در سرزمینی که بخش بزرگی از تاریخش به شیوه استبدادی گذشته است و در اثر فشار استبداد چندین هزار ساله و عادت مردم به قبول و تسلیم در برابر هرگونه پیش آمدی و عدم مداخله ی مردم در امور اجتماعی و سیاسی و حتی نداشتن اختیار و آزادی در انجام کارهای شخصی بسیارند کسانی که روحشان از سموم استبداد بیمار و ناتوان شده است و در نتیجه اعتماد به نفس از میانشان رخت بر بسته و روانشان حال تسلیم و رضا در مقابل هرگونه پیدادگری بخود گرفته و در نتیجه ضعف نفس و نداشتن اراده در آنها وجود ثانوی پیدا کرده است ، به گونه ای که هرگاه سخن از اصلاحات و تحولات می شود ولو اینکه آن اصلاحات مربوط به امور شخصی و کارهای فردی آنها باشد ، می گویند ما چکاره ایم و چه می توانیم کنیم ، صاحب مملکت خودش کارها را اصلاح می کند و نمیتوانند پیش خودشان تصور کنند که صاحب مملکت خود آنها هستند و هر تحول و اصلاحی که لازم باشد باید خود آنها بوجود بیاورند .

پس از طلوع مشروطیت ، این بیماری مهلک به گونه ی خطرناکتری میان گروه سیاستمدار و آنانکه مسئول بدبختی و یا سعادت کشور بودند ، در آمد ، بدین صورت که قدرت و سیاست دولتهای مقتدر و دارای نفوذ بویژه دولتهای همسایه جای صاحب مملکت را گرفت و این اندیشه آنچنان میان بعضی مردم سست عنصر نیرو گرفت که نه تنها سرنوشت ملک و ملت را بسته به اراده دولتهای خارجی می پندارند ، بلکه اصلاح امور جزئی و شخصی خود را بسته به تمایلات و مخالفت های مقامات خارجی می دانند . این بیماری از عوارض حکومتهای خودکامه است که به مرور انسان در چنین جوامعی از خود تهی میشود ، اخلاق از بین می رود و به نوعی از خود بیگانگی می رسد و افسوس بیشتر در این است که این وضع را به جد درست می پندارد و در اثبات آن در مجالس داد سخن می دهد . در نتیجه برای چنین مردم موهوم پرست ، انگلیس جای جن و پری را گرفته است .

بگذریم ، پس از اینکه سران نهضت با جمعی تهران را ترک کردند و راه مهاجرت را پیش گرفتند ، چند روزی یک سکوت مرگ آسا در تهران حکمفرما بود و دولت از کامیابی خود شادمان شد و غافل از اینکه زیر این پرده سکوت و آرامش ، انباری از باروت نهفته است و آتشی در دلهای مردم ساکت و بی سرو صدا پنهان ، ولی علمای دین مقاومت منفی را گامی برای رسیدن به هدف می دانستند و بر این باور بودند ، دستگاه دولت ، خواهی نخواهی در برابر مقاصد آنها تمکین خواهد کرد و روی این فلسفه بود که تحصن در سفارت انگلیس پیش آمد .

در همان روزهایی که مردم در مسجد جمعه در محاصره بودند ، بهبهانی نامه ای به کاردار سفارت انگلیس می نویسد و از او تقاضا می کند که در عمل با محاصره شدگان در مسجد ، مساعدت کند کاردار پاسخ می دهد سفارت انگلیس نمی تواند به کسانی که رفتارشان خلاف حکومت شاه است ، کمک نماید . سید عبدالله بهبهانی باز نامه ای دیگر به سفارت می نویسد ، چون نمی خواهیم خونریزی شود مصمم هستیم از تهران بیرون برویم ولی از آن جناب تقاضا دارم که در رفع ظلم به ملت ایران کمک کنید .

سه روز بعد دو نماینده از طرف مشروطه خواهان به سفارت انگلیس می روند تا اجازه بست نشستن مبارزین را بگیرند ، کاردار سفارت انگلیس می گوید اگر مردم به سفارت وارد شوند آنها را با قوه زور بیرون خواهیم کرد ولی با وجود مخالفت های کاردار ، پنجاه نفر از طلاب یکباره وارد سفارت می شوند و آنجا تحصن اختیار می کنند و سپس دسته دسته از تمام گروه های اجتماعی به سفارت می روند و پناهنده می شوند ، بطوریکه ظرف ده روز عده آنها به چهار هزار نفر رسید . تاریخ نویسان ، متحصنان را در سفارت در حدود بیست هزار نفر نوشته اند .

**مخارج پناهندگان سفارت از طرف تجار مشروطه خواه و مردم آزادیخواه پرداخت می شود** بطوریکه در "تاریخ بیداری ایرانیان" در صفحه ۲۹۹ تحت عنوان کمک یک زن شجاع ناشناس به متحصنان می خوانیم " یک نفر زن ناشناس آمد درب سفارتخانه و حاج محمدتقی را خواست و یک دسته اسکناس داد و به او گفت این پول را خرج متحصنین کن ، حاج محمدتقی پول را گرفت و هرچه کرد آن زن را بشناسد ، آن زن خود را معرفی نکرد و رسیدی هم نگرفت " (۱۲)

**کسروی** در تاریخ مشروطیت می نویسد که پناهندگان در روزهای نخستین خواستار عدالتخانه و مراجعت مهاجرین به تهران بودند ولی پس از آنکه جمعیت آنها زیاد شد ، تقاضای مشروطه کردند . دولت در روزهای نخست به تقاضاهای پناهندگان جواب سر بالا می داد و دروغ های سابق را تکرار می نمود ولی استقامت پناهندگان هر روز بیشتر می شد و بر عده ایشان افزوده می گردید . تجاری که بیرون از سفارت بودند و دل با پناهندگان داشتند ، حضور شاه می روند و شاه به آنها معترض می شود چرا این اشخاص ورشکسته به سفارت رفته اند و شاه می گوید بروید آنها را راضی کنید از سفارت خارج شوند . در بین راه عین الدوله و مشیرالدوله را می بینند و به آنها دستور میدهد که بروند به سفارتخانه با سران آنها گفتگو کنند ، پناهندگان هیچ یک حاضر به گفتگو با آنها نمی شوند ، به عین الدوله خبر شکست ماموریت خود را میدهند . عین الدوله افسرده می گوید این مردم چه می خواهند . حاج معین التجار بوشهری به او می گوید این جماعت مجلس می خواهند . عین الدوله می گوید ما که قرار مجلس عدالت داریم . حاج معین می گوید ، آنها مجلس مبعوثان<sup>(۱۳)</sup> می خواهند از همان مجلس که در تمام دنیای آزاد هست و در نهایت پس از مذاکراتی که بین متحصنین سفارت و دربار شاه رد و بدل شد موارد زیر برای تصویب از طرف مشروطه خواهان تنظیم و تقدیم شاه می شود :

۱- بازگشت علما و مهاجرین به تهران

۲- عزل عین الدوله

۳- افتتاح مجلس شورای ملی

۴- قصاص قاتلین شهدای وطن

۵- تبعیدشدگان به تهران بازگردند

پس از این درخواست نخستین دستخط مظفرالدین شاه در مورد پذیرفتن عدالتخانه به شرح زیر صادر میشود :

" ... ترتیب و تاسیس عدالتخانه دولتی برای اجرای احکام شرع مطاع و آسایش رعیت از هر مقصود مهمی واجب تر است ... مقرر می فرمائیم برای اجرای این نیت مقدس قانون معدلت اسلامی که عبارت از تعیین حدود و احکام شریعت مطهر است در تمام مملکت محروسه ایران عاجلاً دایر شود..." (۱۲)

یک نکته را نباید از نظر دور داشت که مظفرالدین شاه با همه بی خیالی و کم فکری از آینده ایران نگران بود و بیم آن را داشت روس ها با نفوذی که در دستگاه دولت پیدا کرده بودند و با ضعف و ناتوانی دولت و بیماری خودش و تمایل محمد علی میرزا به روس ها ، خطری برای استقلال ایران پیش بیاید و در دوره سلطنت او ایران منقرض شود و با امید به برقراری مشروطیت و اتحاد میان ملت و دولت و ورود ایران در جرگه ملل آزاد تن به مشروطیت در داد و در مقابل ملیون تسلیم شد.<sup>(۱۵)</sup> هرگاه اندیشه بالا حقیقت داشته یا نداشته باشد ، شک نیست که نهضت مشروطیت ، ملت ایران را از اسارت و ایران را از انقراض نجات داد .

پس از رویت دستخط مظفرالدین شاه ، کاملاً آشکار بود که هنوز مطالبات مردم ایران شکل نگرفته و هیات حاکمه نیز نظر روشنی درباره ژرفای رویدادها نداشت تنها یک چیز در دیدگاه مردم روشن بود ، آن اینکه به استبداد مطلق باید پایان داده شود و روز ۲۲ دیماه بست نشینان به شهر بازگشتند ولی آرزوی مردم با نوشته شاه برآورده نشده بود و مظفرالدین شاه دستخط بالا را برای تسکین افکار مردم صادر کرده بود ، ولی اعیان و درباریان و در راس آنها عین الدوله نمی خواستند به مطالبات مردم تن در دهند . بدستور عین الدوله هر کس که سخن از آزادی و عدالت می راند ، روانه زندان می شد و اجتماعات مردم را که عموماً در مساجد انجام می گرفت با نیروی مسلح و با کشتار و ضرب و جرح به هم می زدند . تهران تابستان ۱۲۸۵ شاهد بسیاری از این درگیریها بود .

در این هنگام پس از آنکه نهضت گسترش یافت ، امپریالیسم انگلستان پرده از چهره خود انداخت و آشکارا با دستگیری روس ها تصمیم به تقسیم ایران و به سرکوب نهضت مبادرت جست ولی نهضت بدوران تکامل و پختگی خود می رسید ، می توان به شب نامه ای که در خرداد ۱۲۸۵ در تهران نشر یافت . اشاره کرد که در آن نوشته شده بود که اگر وضع به همین منوال بماند ، ایران به هند ثانی تبدیل خواهد شد و در آن مطالبات زیر مطرح شده بود :

"تساوی عموم در برابر قانون ، تاسیس مجلس ملی ، مجلس باید نماینده کلیه ایالات و ولایات و کلیه ملت ایران باشد ، مجلس ملی باید از آزادی کامل برخوردار باشد چون همه با هم برابرند ، آزادی بیان و مطبوعات حق طبیعی انسان است و ..."

تا اینکه در روز ۶ مرداد عین الدوله برکنار شد و روز ۱۲ مرداد ۱۲۸۵ فرمان مظفرالدین شاه که به فرمان مشروطه معروف است صادر گردید و در این فرمان خطاب به صدراعظم گفته می شود

"چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از برگزیدگان شاهزادگان ، علما ، قاجاریه ، اعیان و اشراف ، ملاکین ، تجار و اصناف به انتخاب طبقات مرقومه در دارالخلافه تهران تشکیل و تنظیم شود و ..."

این فرمان مشروطه خواهان را راضی نکرد زیرا در آن نامی از ملت برده نشده و تنظیم اساسنامه با خود مجلس است در نتیجه مردم فرمان شاه را از دیوار کنده و پاره کردند و شاه به ناچار دو روز بعد فرمان دیگری صادر کرد و در آن گفته شد : "در تکمیل دستخط سابق خودمان ... که امروز فرمانی صریحاً در تاسیس مجلس منتخبین ملت ، فرموده بودیم ..."

همان روز بست نشینان از بست بیرون آمدند و بست نشینان قم نیز راهی تهران شدند . این فرمان در متن مبارزات آن روز مفهوم تاریخی داشت و دلیل آن این بود که نیروی تازه ای در برابر استبداد قرون وسطایی قد علم کرده است و خواستار آزادی و حقوق ملت شده است .

بهررو نخستین مجلس شورای ملی ایران پس از انتخاب ۵۰ تن وکیل در ۱۴ مهر ۱۲۸۵ شروع بکار کرد ، ترکیب این پنجاه نفر چنین بود ، ۱۴ نفر از شاهزادگان و قاجاریه ، ۷ نفر از اعیان ، ۱۸ نفر از بازرگانان ، ۳ نفر از مالکان زمین ، ۴ نفر از علمای دین ، ۱۳ نفر از پیشه وران و یک نفر از زرتشتیان . از مهمترین کارهای این مجلس تنظیم و تصویب بنیه اقتصادی کشور ، رسیدگی به مساله کارشناسان خارجی بویژه گمرکیان بلژیکی و رسیدگی به قانون اساسی که در دیماه ۱۲۸۵ خورشیدی در بستر مرگ به امضای مظفرالدین شاه رسید . با تصویب قانون اساسی ، نخستین مرحله نهضت مشروطه خواهی به ثمر می نشیند ، از سویی قانون اساسی هیچ چیز به دهقان ایران نداد از اینرو رفهرم ارضی در دستور کار آزادیخواهان قرار داشت و حرکتیهای دهقانی از رشت و آذربایجان آغاز شد و تا به جنوب کشور گسترش یافت . این حرکتها موجب مرزبندی میان نیروهای مشروطه خواه شد . در همان موقع که مبارزان بر سر تحصیل قانون اساسی درگیر بودند ، در تبریز به رهبری علی مسیو ، حاجی علی دوافروش و رسول صدقیانی گروه کوچکی را تشکیل دادند که

با سازمان اجتماعیون عام در ارتباط بودند ، این گروه به ایجاد سازمان مجاهدین دست زد که رهبری آن را که ۱۲ نفر بودند "مرکز غیبی" می نامیدند و به مرور مسلح شدند و وقتی در امضای نظامنامه انتخابات تعلل می ورزیدند ، تبریز به یاری مشروطه برخاست و نخستین انجمنی بود که برای دفاع از آزادی و مشروطه بنیادگذاری شد ، پس از آن انجمن ها در اکثر شهرها تاسیس شدند .

در روز ۲۸ دیماه ۱۲۸۵ محمدعلی شاه بر جای پدر نشست و در تاجگذاری نمایندگان مجلس را دعوت نکرد و دشمنی خود را با مشروطه خواهان آشکار ساخت و مجاهدان تبریز هم در صدد چاره جویی بر آمدند و صف مجاهدان روز به روز نیرومندتر می شد . ستارخان که در سال ۱۲۸۴ ق زاده شد پدرش حاج حسن بزاز از اهالی قره داغ (۲۴ کیلومتری مهاباد) بود مردی متهور و شجاع که در سوارکاری و تیراندازی مسلط بود روحیه ی پهلوانی او توجه مظفرالدین شاه را جلب نمود و سمت تفنگچی یافت و پس از چندی در قشون ولیعهد به لقب "خان" ملقب شد . قتل برادرش به دست سربازان ولیعهد ، سرنوشت ستارخان را تغییر داد او که مردی دلاور بود در میان مردم تبریز شناخته شده بود .

محمدعلی شاه که به ستمگری و استبداد خواهی شهرت داشت ، دشمنی خود را با جنبش مشروطه خواهی آشکارتر ساخت ، ستارخان از نخستین کسانی بود که به صف مجاهدین پیوست . با استقرار حکومت محمدعلی شاه ، کشتار مشروطه خواهان در باغشاه و به توپ بستن مجلس شورای ملی توسط لیاخوف فرمانده قزاقان روسی ، نخستین تمهید قهرآلود شاه جدید در قلع و قمع مشروطه خواهان و خشکانیدن نهال پرامید مشروطیت بود که موج آزادیخواهی و کوشش برای مقابله با ستمگریها را در تبریز به خروش آورد .

از جانب شاه ، شجاع نظام مرندی ، رحیم خان و عین الدوله به تبریز فرستاده شدند تا سنگر استوار آزادیخواهی را از میان بردارند ، از این تاریخ پایمردی و رشادت مجاهدان تبریز و ستارخان شکل تازه ای بخود گرفت .

از تلخ ترین روزهای تاریخ ، سوم تیر ۱۲۸۷ است که تهران در برابر استبداد از پای درآمد و دیگر شهرهای ایران نیز یکی پس از دیگری پس از تهران . ولی از یک گوشه کوچک ایران فریاد آزادیخواهی به گوش می رسید و آن محله "امیر خیز" در تبریز بود که در آن محله ستارخان و یاران او سنکر گرفته بودند و هم پیمان و مصمم بودند در رویارویی با هزاران پیاده و سواره که از دولت پول می گرفتند برای نجات آزادی پایداری کنند . چقدر درست است که مشروطه خواهان دغدغه آب و نان نداشتند که آنها دغدغه آزادی، استقلال و عدالت داشتند .

حمله به مشروطه خواهان تبریز همزمان با به توپ بستن مجلس شورای ملی در تهران آغاز شد ولی چه باک ایرانیان پاک نهاد و باشرفی که هیچگاه طوق اسارت بیگانه و خفقان استبداد را نمی پذیرند چون ستارخان و یار دیگرش باقرخان ، رستاخیز خود را با وجود همه مشکلات آغاز کرده بودند در این هنگام با وجود علمای تراز نخست چون سید محمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی در رهبری مشروطه خواهان اندوهبار است عده ای از ملایان وابسته به دستگاه حکومت تحت عنوان انجمن اسلامی مردم را علیه مشروطه خواهان می شورانیدند و با انتساب مشروطه خواهان به بایبگری و ضد دین بودن کوشش در آلوده ساختن نهضت داشتند . علیرغم تمام این کارشکنی ها و تلاش های ضد انسانی محمدعلی شاه ، سردار ملی ستارخان و باقرخان رهبری نهضت را بدست گرفتند .

دو مرد ساده و آزاده عاشق مردم و میهن ، پرچم رهبری را بدست گرفتند و پیشگام آزادیخواهان تبریز شدند یکی از ایندو تا دیروز دشتگیری و دیگری بنایی می کرد . هردو بی سواد ولی برخاسته از میان مردم بودند .

برای شکست نهضت چون از راه نظامی موفق نشدند ، دو استعمار انگلیس و روس تصمیم گرفتند به روش های ناجوانمردانه بین سران نهضت نفاق ایجاد کنند ، عامل این توطئه کنسول روس در تبریز بود. پاختیانوف با تنی چند از معتمدین شهر تبریز به دیدار باقرخان می روند و او را وادار به ترک مبارزه می کنند و او را از مبارزه چندی خارج کردند و باز از کلیه مسجدهای تبریز خواستند تا به بر افراشتن پرچم سفید به نشانه تسلیم در مقابل قوای محمدعلی شاه اقدام کنند . این تماس را کنسول روس با ستارخان نیز گرفت ولی از ستارخان سخنی جز اراده ای پولادین برای حصول مشروطه و مبارزه در راه احقاق حق ملت نشنید و آنگاه که کنسول روس گفت او و یارانش نیز پرچم روسیه را در خانه هایشان آویزان کنند تا در پناه آن از تعرض مصون بمانند ، ستارخان به خشم آمد و فریاد زد :

آقای کنسول چنین تهمتیه به من نزنید ، من می خواهم که هفت دولت به زیر بیرق ایران باشد، آنوقت بمن می گوئید به زیر بیرق بیگانه بروم؟! پرچم روس و انگلیس مال خودشان ."<sup>(۱۶)</sup>

پاسخ چنین ایران پرستانه ای ، نمودار اصالت نهضتی بود که می خواست ایرانی بماند و بدون هیچگونه مساعدتی از بیگانگان برای ملت ایران نهال آزادی و سرافرازی بپا دارد .

داستان پرچم های سفید در روحیه مردم تبریز تاثیر منفی گذارده بود . در روز ۲۶ تیر ۱۲۸۷ ستارخان با تنی چند از مجاهدان غیور ، بسیاری از پرچم ها را به زیر کشیدند و شوری در مردم انداختند تا بدانجا که باقرخان نیز به صف مجاهدان پیوست و تلاش دوجانبه ایندو قهرمان ملی فصل امیدبخشی بر دفتر خیزش آزادگان ایران زمین رقم زد ، آوازه پایمردی های ستارخان چنان بود که مردم ایران به او "لقب سردارملی" دادند .

سرانجام تبریز با شکست عین الدوله در اختیار مشروطه خواهان قرار گرفت و مردم شهر از سردار خود تجلیل کردند .

آنگاه که کاروان قهرمانان ملی روانه تهران شد ، بهنگام ورود به کرج ، خبرنگار روسی از سردار ملی سوال می کند ؟ چرا به پایتخت می روید ؟ در پاسخ گفت **ملت ایران هزاران تن از جوانان رشید و وطن دوست خود را ازدست داد تا توانست خانه ای بنام دارالشورا بنا کند ، این خانه کعبه مردم وطن من است ، هر ایرانی باید در عمر خود آنجا را زیارت کند ، سالار و من اکنون به زیارت این مکان مقدس می رویم** .

مجلس از ستارخان و باقرخان تجلیل کرد و **سرانجام ستارخان این حجم شرف و استواری ، این سردار ملی ایران با تمام آرمانها و آرزوهای بزرگش برای آزادی و استقلال ایران در روز ۲۵ آبان ماه ۱۲۹۲ به کام مرگ کشیده شد** . مردی بزرگ که اندیشه های والا و انسانی او بر محور کسب آزادی ، برابری و وحدت ملت ایران دور می زد در تهران دارفانی را وداع گفت و مردم در آیین خاکسپاری با تجلیل بی سابقه با قهرمان خود وداع کردند . **قهرمانی که شجاعانه زیست ، شجاعانه اندیشید و شجاعانه در راه ملت خود جنگید و حماسه شکوهمندی را بر گنجینه ملت گرایی ایران افزود و یار دیرین او باقرخان نیز در هنگام بازگشت به تبریز کشته شد لیکن او نیز در تاریخ میهن ما جاودانگی یافت** .

از دیگر چهره های وطن پرست و آزادیخواه که با درخشش کم سابقه ای در تاریخ مشروطیت نقش آفرین شدند **شیخ محمد خیابانی** بود او فرزند حاج عبدالحمید خامنه ای در سال ۱۲۹۷ ق در روستای خامنه از توابع تبریز از مادر زاده شد . **آزادیخواهی و مبارزه بخاطر حق با سرشت شیخ آمیخته بود سرانجام به صفوف مجاهدان وارد شد و در حزب اجتماعیون - عامیون عضو شد و به نمایندگی انجمن ایالتی آذربایجان برگزیده شد** . پس از پیروزی مشروطه نماینده مجلس شورای ملی شد . محمد خیابانی به هنگام اولتیماتوم دولت روس به ایران مبنی بر اخراج "شوستر" دلیرانه به مخالفت با دولت برخاست و قبول این اولتیماتوم را برای ملت ایران پستی و ننگ ابدی تلقی کرد . که روحیه ضد استعماری و ضد استبدادی او را هرچه بیشتر به نمایش می گذارد . شیخ خیابانی بعدها در تبریز **فرقه دموکرات**(۱۷) را بوجود آورد و امور تبریز را در دست گرفت . او می گوید " **ای آذربایجان که می گویی قیام کرده ای عزم جانسپاری جزم کرده ای دوست نداری ، رفیق نداری ، ایرانی هستی و به غیر از ایرانی ، ایران را مددکاری نتواند بود** " آدمی اگر بخواهد درس عبرت بگیرد **جامعه دشت معانی است** . شیخ خیابانی گفته بود " **منظور آذربایجان استخلاص از هرگونه اسارت می باشد و آذربایجان جز لاینفک ایران و ایران جز لایتجزای آذربایجان است** " . سرانجام در شبیخون قوای دولتی به سرپرستی **مخبرالسلطنه هدایت** محل تشکیلات شیخ را در هم کوبیدند او که حاضر به قبول امان نامه نشد بدست قزاقان در خانه یکی از دوستان که پناهنده بود از پای درآمد . **خیابانی مبارزی آزادی جو ، میهن پرست ، عدالتخواه و طرفدار حکومت قانون بود ، در افکار و نظراتش شباهت فراوانی با آرای "روسو" فیلسوف فرانسوی به چشم می خورد** . ضدیت با استبداد استخوان بندی اندیشه های او را تشکیل می داد . شیخ خیابانی در جای دیگر می گوید : **ملت چون اراده نداشته باشد خود باعث هلاک خود می شود**(۱۸) و دیدگاه این مشروطه خواه راستین در مورد مشروطیت چنین است که " **ملت می خواهد یک حکومتی تاسیس نماید که اختیارات آن به استقلال و مطلقاً در دست خود ملت باشد و ... و ملت در فوق همه چیز است** . دولت ، حکومت ، قانون و سوای این همه ، در تحت اقتدار ملت است" (۱۹) و خیابانی یک بار گفته بود:

بدین ترتیب مشروطیت رسالت خود را بانجام رساند و باید گفته شود در این نهضت در کنار علمای بزرگ چون **طباطبایی و ثقت الاسلام** بودند بسیار روحانیونی که رسالت اجتماعی خود را ایفا کردند و نیز همگام برای آزادی ایران و در راه ستارخان و دلاوران دیگری چون **سپهدار تنکابنی ، سردار اسعد بختیاری و یا پیرم خان ارمنی** و دیگران که به استقرار مشروطیت کمک شایانی کردند و همچون همیشه کسانی هم بودند تا روز قبل از پیروزی مشروطه خواهان با مبارزان مخالفت می کردند و در روز پس از پیروزی به صف مبارزان پیوستند اما نتوانستند نام و جایگاهی برای خود بیابند و آنان را " **مجاهدان یکشنبه** " نام گذاردند .

حاصل کلام ، رهبران مشروطه خواهی از علمای پراچ تا قهرمانان و آزادیخواهان بر این باور بودند که از دین به عنوان عاملی نیرومند در بسیج همگانی سود برده و رهبران دینی عملاً برچمداران جنبش ملی مشروطه خواهی بوده اند و مشروطه را آوردند تا استبداد نباشد .

سخن آخر ، تاریخ را باید به دقت خواند نه گزینشی ، پندهایش را به گوش جان شنید ، تا گذشته بتواند راه ساز آینده شود و شکستهای دیروز ، پیروزیهای فردایمان را پی ریزی کند .



## پی نوشت ها :

- ۱- رئیس نیا ، رحیم . دو مبارز جنبش مشروطه
- ۲- طاهرزاده ، بهزاد . قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ص ۳۲۷
- ۳- مکرر
- ۴- ناظم الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان
- ۵- کسروی ، احمد . تاریخ مشروطه ایران ص ۵۸
- ۶- کسروی ، احمد . تاریخ مشروطه ایران ص ۹۲
- ۷- کسروی ، احمد . تاریخ مشروطه ایران ص ۶۵
- ۸- کسروی ، احمد . تاریخ مشروطه ایران ص ۶۶
- ۹- محمود محمود . تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹
- ۱۰- دکتر ملک زاده ، مهدی . تاریخ انقلاب مشروطیت ایران
- ۱۱- ناظم الاسلام کرمانی ، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۷۴
- ۱۲- مکرر
- ۱۳- دکتر ملک زاده ، مهدی . تاریخ انقلاب مشروطیت ایران
- ۱۴- ورهرام . غلامرضا . نظام سیاسی و سازمانهای اجتماعی در عصر قاجار
- ۱۵- دکتر ملک زاده ، مهدی . تاریخ انقلاب مشروطیت ایران
- ۱۶- ابرامی ، هوشنگ . ستارخان سردار ملی
- ۱۷- رئیس نیا ، رحیم . دو مبارز جنبش مشروطه
- ۱۸- آذری ، سلیمان علی ، قیام شیخ محمد خیابانی
- ۱۹- مکرر